

عوامل بازدارنده ابتلا به تکاثر و اتراف

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۰/۱۵

علیرضا رشیدی*

تاریخ تأیید مقاله: ۹۱/۱۲/۱۳

محمد رشیدی**

چکیده:

نظام ارزشی در اسلام مبتنی بر مقیاس‌های مذهبی و تصور (جهان‌نگری) دینی است و این دین به چیزی جز این مقیاس‌ها و ارزش‌ها - که ریشه در فطرت اصیل آدمی دارند - توجهی ندارد. بنابراین، راهنمایان این راه، مال را جز ابزاری برای تأمین یک زندگی مقتصدانه و متواضع نمی‌بینند و آن را وسیله تثبیت هیچ ارزشی - از آن ارزش‌های کاذب و منفی که مالداران آنها را ارزش می‌دانند - به‌شمار نمی‌آورند. هدف این نوشتار آن است که تکاثر و اتراف را به لحاظ مفهومی و لغوی به خوانندگان مقاله بشناساند. همچنین علائم شخصی مبتلا به این رذایل و راه‌های درمان و بازدارنده را تبیین کند. روش تحقیق تحلیلی - توصیفی بوده و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای است و برای این منظور قرآن مجید و کتب تفسیر و حدیث، دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات اندیشمندان اسلامی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد. مقاله با تعمق در آیات قرآن کریم و روایات ارزنده معصومین (ع) درصدد تثبیت این واقعیت است که معیار در ارزیابی کرامت و شرافت آدمی وابسته به بی‌نیازی مالی و ریخت و پاش اترافی و افراطی نخواهد بود، بی‌نیازی آن است که از توجه به خدای متعال و از دانستن قرآن و عمل کردن به آن و از عقل، علم، یقین و از عبادت خداوند آفریدگار و از تقوادی و از زبان ذاکر و قلب شاکر و از بی‌نیازی روحی و نظایر اینها به‌دست می‌آید.

واژگان کلیدی: ابتلاء، تکاثر، اتراف

خصلت فزون‌خواهی مال و حب به جمع آن برخاسته از نفس آدمی است و حالتی است که از باطن او سرچشمه می‌گیرد. این حالت در واقع از فقر نفس حاصل می‌شود، در این حالت انسان به هیچ‌گونه احساس بی‌نیازی نمی‌کند و به مقدار کفاف قانع نمی‌شود، بلکه پیوسته خواهان بیشتر و بیشتر است. به غل و زنجیرهای آزمندی و حرص بسته شده است (حکیمی و همکاران، ۱۳۸۳، ج ۳: ۵۶۴).

عدم درک درست از ارزش‌های متعالی از منظر فرد متکاثر و مترف یا جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند به خاطر تربیت ناصحیح، عدم تبیین صحیح ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها در جامعه و اشتباه در فهم آنها، آموزه‌های نادرستی که از طرف خانواده یا جامعه به فرد داده می‌شود، از وی فردی را می‌سازد که همه جهت‌گیری‌های اقتصادی‌اش مادی می‌شود و تمایلات مادی‌گرایانه پست بر آنها فرمان می‌راند و اصالت‌یابی مال و کسب آن بر فرهنگ، اخلاق، سیاست و اقتصاد فردی و اجتماعی و دیگر روابط جامعه مستولی می‌گردد و در این هنگام همه نشاط آدمی بر گرد محور مال و زیاد کردن آن به گردش در می‌آید، و تخصص از تعهد و ثروتمندی از گوش فرا دادن به ندای وجدان جدا می‌شود، و علم و دانش به صورت کالایی در می‌آید که بازارهای تولید و بهره‌کشی در معرض خرید و فروش قرار می‌گیرد، تا از این راه درآمدهای متکاثران و زراندوزان تأمین شود.

در نتیجه این محورسازی مال، انسان متکاثر مسخ می‌شود و وجدان او می‌میرد، تا جایی که مال را ملاک ارزش و ارزیابی قرار می‌دهد و آن را سببی برای برتری بر مردم و تحمیل تسلط و فرمانروایی برایشان می‌شناسد (حکیمی و همکاران، ۱۳۸۳، ج ۴: ۱۰۶).

تن آدمی از خاک است و طبیعت، مادر جسم زمینی بشر. بنابراین طبیعی است که انسان به طبیعت تمایل و گرایش داشته باشد، به‌خصوص آنگاه که اصل و مبدأ خود را فراموش کرده و فریب ظاهر دنیا را بخورد و شایسته مظاهر گوناگون آن شود، از این رو در قرآن از دنیا به «دارالغرور» تعبیر می‌کند؛ اما ارزش انسان‌ها در رهایی از این علایق و وابستگی‌هاست (فتحی و نوری‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۳).

ریشه همه رذیله‌های اخلاقی و علت سرپیچی انسان از فرامین الهی، تکبر و منیت انسان است. براساس قرآن، انسان وقتی خود را بی‌نیاز و مستغنی احساس کند همواره در معرض طغیان است (علق / ۷-۶). انسان به جای اینکه اسباب و وسایل را گم کرده و شروع به طغیان می‌کند تا آنجا که به جایی می‌رسد که دیگر نمی‌خواهد خدا را بندگی کند (مطهری، ۱۳۸۲:

۱۸۹ و فتحی و نوری زاده، ۱۳۸۹: ۲۳).

بسیاری از انسان‌ها هویت حقیقی‌شان را فراموش کرده و به خود بیگانگی دچار شده‌اند، طبیعی است که چنین حالتی انسان مسلمان را دچار بحران خواهد کرد. هر انسانی در طول زندگی با شرایطی مواجه می‌شود که اگر فریادرسی نداشته باشد ممکن است غرق شود. برای جلوگیری از غرق شدن در این ورطه هولناک و مسیر انحرافی تمسک به آموزه‌های قرآنی و محوریت بخشیدن به دین می‌تواند معجزه‌آفرین باشد.

دین همواره به عنوان یک عنصر فرهنگی و اعتقادی، ذهن انسان را به خود معطوف می‌کند و تأثیرات عمیقی بر شئون مختلف زندگی انسان می‌گذارد (فتحی و نوری زاده، ۱۳۸۹). «فلاح» نتیجه عمل انسان با ایمان است که خداوند متعال در موارد متعددی از قرآن مؤمنان را با آن توصیف کرده و یا وعده نموده است.

«فلاح در لغت به معنای نجات از شر و درک خیر و صلاح است» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۳۳ و فتحی و نوری زاده، ۱۳۸۹: ۲۵).

«فلاح» در فارسی همپای «رستگاری» است و آن هم از مصدر «رستن» به معنای «رهایی» می‌باشد. دین راه رهایی از خود و رسیدن به خداست. تقوا، ایمان و علم و یقین و عقل و قناعت و ... پرواز در ملکوت و حرکت به سوی نور است و رستن از قید و بندها و تعلقات است که دامنگیر انسان‌ها در ظلمت طبیعت شده است.

بررسی لفظی تکاثر و اتراف

بررسی لفظی تکاثر:

این کلمه از ماده کثر به معنی زیاد شدن و نقیض قلت است. خلیل بن احمد در کتاب العین بیان کرده: «کثر: [الکثره: نماء العدد] کثر الشی کثره فهو کثیر و کثر الشی: أكثره، و قله: أقله» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵: ۳۴۸). ابن منظور در لسان العرب بیان کرده: «کثر: الکثره و الکثره و الکثر: نقیض القله. و التکاثر: المکاثره» (ابن منظور، ۱۳۷۶، ج ۵: ۱۳۱-۱۳۲).

در معجم الوسیط آمده: «تکاثرت تتکاثر تکاثرًا» امواله: دارایی او زیاد شد؛ (تکاثر) القوم: آن قوم به خاطر زیادی تعدادشان تفاخر کردند، مباهات کردند و گفتند: تعدادشان خیلی زیاد است. (معجم الوسیط ۱۶۵۸/۲).

راغب اصفهانی در مفردات بیان کرده: «المکاثره و التکاثر: التباری فی الکثره المال و العز؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۷۰۳).

مکاتره و تکاثر، معارضه و رقابت در کثرت مال و عزت است.»

بررسی لفظی اتراف:

این کلمه از ماده ترف یا ترفه گرفته شده است که در لغت‌نامه‌های مختلف به مفهوم نعمت فراوان و وسعت در عیش و تنعم آمده است. ابن منظور در لسان العرب بیان کرده: «الترف: التنعم، و الترفه النعمه، و اترفته النعمه ای اطغته؛ (ابن منظور، ۱۳۷۶: ج ۹: ۱۷)».

ترف به معنای متنعم بودن، ناز و نعمت داشتن است؛ و الترفه به معنای نعمت؛ و اترفته النعمه یعنی نعمت فراوان او را به طغیان و سرمستی واداشت.»

خلیل بن احمد در کتاب العین بیان کرده: «الترف: تنعیم الغذاء» (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۸: ۱۴).

راغب اصفهانی در مفردات بیان کرده: «الترفه: التوسع فی النعمه» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۶۶).

در معجم الوسیط آمده: «(اترف یترف اترافا) فلان: فلانی به تجاوزات یا به سرکشی یا به فساد خود ادامه داد. (اترف) فلانا: فلانی را نازپرورده و لوس کرد. (اترفت) النعمه فلانا: ثروت و نعمت فلانی را سرکش و مغرور کرد» (انیس و همکاران، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۷۴).

بررسی اصطلاحی تکاثر و اتراف

بررسی اصطلاحی تکاثر:

تکاثر هم معنی مکاتره و به معنای تفاخر کردن و رقابت کردن است.

علامه طباطبایی در این خصوص چنین بیان می‌کند:

والمکاتره و التکاثر التباری^۱ فی کثره المال و العز (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲۰: ۳۵۱).

تکاثر و مکاتره (اولی مصدر باب تفاعل، و دومی باب مفاعله است) هر دو به معنای آن

است که جمعی در کثرت مال و عزت با یکدیگر مبارات و مفاخره کنند.»

و نیز فرمود: «و التفاخر المباهاه بالانساب و الاحساب، و التکاثر فی الموال و اولاد اذا

شاب سعی فی تکثیر المال و الولد» (همان).

تفاخر به معنای مباهات کردن به حسب و نسب است و تکاثر در اموال و اولاد به این

معناست که شخصی به دیگری فخر بفروشد که من مال و فرزند بیشتری دارم.»

فخر الدین طریحی می‌گوید: «التکاثر یعنی المفاخره بکثره المال و العدد و الولد؛ (طریحی،

۱۳۶۵، ج ۳: ۴۷۰) «تکاثر یعنی فخر فروشی به زیادی مال و اندازه و فرزند.»

راغب اصفهانی در مفردات بیان کرده: «الهاکم التکاثر حتی زرم المقابر، (تکاثر ۱) ای

۱. تباری به معنی رقابت و مسابقه است (معجم الوسط ۱۱۲/۱).

استمرار حصول الكثره فى التعلقات الدنيويه من مال و ملك و شهوات و عناوين و غيرها» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۱۶۶).

در اصطلاح قرآنی آن را به دو معنی گرفته‌اند: اول به معنای افتخار به کثرت مناقب و اولاد و اموال و دوم به معنای رقابت در کثرت اولاد و اموال و مناقب اما برخی اعتقادی غیر از این دارند.

بررسی اصطلاحی اتراف:

اتراف و ترفه واژه‌ای قرآنی است که هشت بار در قرآن به کار رفته است؛ واژه «اتراف» سه بار و واژه «مترفین» پنج بار. اصل این واژه در کلام خدای سبحان و اولیای خدا یاد نشده، مگر با ملامت و مذمت، به عیاش و خوشگذران و ناز و نعمت پرورده و بی‌راه گردیده از نعمت و واگذاشته به میل و خواهش خود که هر چه خواهد بکند و مغرور و خودبین و از خود راضی باشد، مترف می‌گویند. در واقع مترف، یعنی خو گرفتن به عیش و ناز و نعمت، که به سبب غرق شدن در ناز و نعمت، منعم را فراموش کرده و در نتیجه دچار طغیان و گمراهی شدند. مترف، اسم مفعول از باب افعال است. خلیل بن احمد در کتاب العین بیان کرده: «المترف: الموسع علیه عیشه، القلیل فیه همه؛ مترف یعنی کسی که زندگی او بر فراوانی نعمت است، همت او هم کم است» (فراهیدی، ۱۴۰۵، ج ۸: ۱۱۴).

فخر الدین طریحی می‌گوید: «(اترف) قوله تعالى: «اترفناهم» (مؤمنون / ۳۳) ای نعمناهم و بقیناهم فی الملک. قوله: «قال مترفوها» (سبأ / ۳۴) ای الذین نعموا فی الدنیا بغیر طاعة الله. المترف: المتقلب فی لین العیش. و المترف: المتروک یصنع ما یشاء و المترف و المتنعم: المتوسع فی ملاذ الدنیا و شهواتها من الترفه بالضم و هی النعمة و الترف التنعیم، و النعت ترف. و اترفته النعمة: اطغته» (طریحی، ۱۳۶۵، ج ۵: ۳۰).

به فرموده خداوند تعالی که می‌فرماید: اترفناهم یعنی آسایش و رفاه به ایشان دادیم و ملکشان را پابرجا ساختیم و نیز که فرموده: قال مترفوها یعنی کسانی که نعمت‌دار هستند در دنیا؛ اما به غیر طاعت خدا و مترف یعنی دلخواه خود عمل کردن در زندگی آسوده و نیز به معنای کسی است که به حال خود واگذاشته شده و آنچه بخواهد می‌کند و از وی جلوگیری نمی‌شود. مترف به کسی گفته می‌شود که در استفاده از لذایذ و خوشی‌ها زیاده‌روی کند و وقتی می‌گویند فلانی را نعمت مترف کرده یعنی: او را به طغیان و عیاشی واداشت.

در تفسیر نمونه بیان شده است: «مترفین از ماده ترفه به معنای نعمت فراوان یعنی متنعمین و ثروتمندان از خدا بی‌خبر» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۲: ۵۹).



در قاموس قرآن نوشته شده: «مترف به معنای ثروتمند است، یعنی کسب که به او نعمت زیاد داده شده و آن در صورت عدم ایمان سبب طغیان و سرکشی است، کلا ان الانسان لطفی ان رءاه استغنی (علق / -۶۷) و از موارد استعمال آن در قرآن مجید به دست می آید که ثروتمند و قدرتمند سرکش مراد است و شاید به همین جهت است که مجمع البیان آن را در آیه انهم کانوا قبل ذلک مترفین (واقعه / ۴۵). ترک کنندگان واجبات به سبب آسایش بدن هایشان ذکر کرده است.

بنابراین مترفین به کسانی می گویند که در نعمت های فراوان دنیوی قرار گرفته و سرگرم لذات و شهوات هستند. چون افراد رفاه طلب و غرق در لذت، معمولاً به انجام وظایف الهی و انسانی توجهی ندارند و برای عیش و نوش بیشتر، به واجبات و تکالیف پشت پا می زنند.

عوامل بازدارنده ابتلا به تکاثر و اتراف

۱. توجه به خدای متعال

انسان در ذات خود «ممکن» است، و در آنچه به هستی و نیازمندی های او مربوط می شود، فقیر است و مالک سود و زیان و زیستن و مردن و از گور برخاستن خود نیست، پس در زندگی و در تندرستی و رسیدن روزی و همچنین در نیروها و توانایی های خویش نیازمند است (یعنی فقیر با لذات است و از خود مالک هیچ چیز نیست) و خدای متعال غنی بالذات است، و در صفات و افعال خویش نیز غنی است، و آفریننده همه چیز است (انسان و جز انسان) و هیچ جنبنده ای در زمین نیست، مگر اینکه عنانش به دست او است و روزی و بقایش در دست او. پس فقر و نیازمندی انسان از امور ذاتی او است مانند فقر او در اصل هستی و این همان فقر «موجود» است به آفریننده «وجود» و نیازمندی «ناقص» است به «کامل» و «کمال».

و این فقر ذاتی مسلط بر ذات آدمی و صفات و افعال او، به هیچ وجه - به صورتی کلی و ذاتی - از میان نمی رود، بلکه با توجه به خدا و ارتباطیابی عمیق با خدا - که غنی الذات و غنا بخش غیر است - به بی نیازی غیری (یعنی بی نیازی بالغیر نه بالذات) تبدیل می شود. پس انسان - هرچند غوطه ور در دریای مال باشد - به ذات خود فقیر است و هیچ بی نیازی ندارد جز به خواست خدا و رو آوردن به او و طلب بخشش های او و این گونه غنا (غنا روحی) با بریدن قلبی از همه چیز و پیوستن به او و پرداختن به ذکر و فکر و اعمال صالح به دست می آید و هرچه این بریدن از دیگران و پیوسته به خداوند و بی نیازی جستن به وسیله آن فزون تر شود، غنا روحی انسان نیز افزایش پیدا می کند و این غنا همواره ماندگار و جاودانی

است و به همین جهت امام علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید: «بی‌نیازی از راه توجه به خدا بزرگترین بی‌نیازی است و بی‌نیازی با توجه به غیر خدا بزرگترین فقر و بدبختی» (آمدی، ۱۳۶۶: ۴۲۰).

خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «والذکر اسم ربک و تبتل الله تبتیلاً» (مزل / ۸). (نام پروردگارت را مدام یاد کن و به کلی از غیر، منقطع شده رو به سوی او کن). ذکر و یاد خدا، موجب اتصال به منبع لایزال و فناپذیر هستی شده و یادآور عظمت و قدرت او و نعمت‌های بی‌کرانش و خوف از عقاب و امید به ثواب و عشق به جلب رضایت و وصال خداست. در قرآن آمده است که «احضرت الانفس الشح» (نساء / ۱۲۷) شح به معنای بخل و خودخواهی است و معنای آیه این است که خودخواهی در همه نفوس حاضر و حاکم است، حال اگر خودخواهی را «ام الرذایل» بدانیم، آنگاه به نقش مهم و مؤثر یاد خداوند اذعان خواهیم کرد. چون انسان رو به سوی خدا کند، نوری از باطن بر نفس او می‌تابد و سرای دل او را تابناک می‌سازد، این نور قدسی، دل را از انواع ظلمت‌ها و خودخواهی‌های حاصل از توجه به غیر خدا می‌رهاند و آثار معنوی عظیمی بر جای می‌گذارد. ملاک زندگانی واقعی یا «حیات طیبه» توجه به خداست، همچنان که مرگ دلها نتیجه غفلت از یاد او است.

۲. تمسک به قرآن

از مهمترین گونه‌های فقر آدمی، فقر علمی و معرفتی است که برابر است با جهل به حقایق اشیا و پیوندها و قوانین آنها و این فقر را درمانی جز رسیدن به «علم راستین» (مطابق با واقع) نیست، علمی که واقعیت‌های جهان و ملکوت آن را متبلور می‌سازد و آدمی را به حقایق دو جهان «ابداع» و «آفرینش» می‌رساند و سپس حجاب‌های دو عالم را از برابر چشم او بر می‌دارد و متناسب با ظرفیت روحی و گنجایش قلبی او به او قدرت می‌بخشد و بدیهی است که چنین علمی جز در نزد خدای آفریدگار وجود ندارد که به حقایق و قوانین و اسرار آنها آگاه است و بنابراین - به واقع - تنها در کتاب خدا و آیات آسمانی او و نزد پیامبر صلی علیه و آله و اوصیای او - که از خداوند متعال تعلیم گرفته‌اند - یافت می‌شود بنابراین، رهایی از فقر علمی و بیرون آمدن از اسارت آن و راه یافتن به غنای روحی و احساس بی‌نیازی برای هیچ انسانی - هر کس می‌خواهد باشد - حاصل نمی‌شود جز با روی نهادن به کتاب خدا و تعقل و ژرفکاری در آن و فهم تعقلی اسرار آن و دست یافتن به علوم حاملان اصلی آن یعنی



اهل بیت عصمت و طهارت که به بیانگران قرآنند و مفسران هستند، در آیه دوم از سوره بقره خداوند متعال می‌فرماید:

«ذالک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین» (این کتاب به هیچ شک راهنمای پرهیزکاران است).

و باز می‌فرماید: «هذا بصائر للناس و هدی و رحمه لقوم یوقنون» (جائیه / ۲۰).

(این قرآن برای عموم مردم مایه بصیرت بسیار و برای اهل یقین موجب هدایت و

رحمت پروردگار است).

سوره اعراف آیه ۲۰۳ نیز قرآن را مایه بصیرت از جانب پروردگار و هدایت و رحمت

برای ایمان آورندگان می‌داند. «... هذا بصائر من ربکم و هدی و رحمه لقوم یؤمنون».

۳. تقوا

از جمله عوامل بازدارنده ابتلا به تکاثر و اتراف تقوای الهی است. تقوا در لغت از ریشه

«وقی» به معنی حفظ شی است، از آنچه که اذیت و ضرر می‌رساند و تقوا اسم است از ارتقاء

به معنای آن است که خود را از شیء مخوف در وقایه و حفظ قرار دهیم (المفردات، ماده

وقی). بنابراین تقوا از ماده وقایه گرفته شده و به معنای خود نگهداری، کنترل نفس و در

اختیار گرفتن قوای درونی برای تصمیم بهتر است. تقوا در قرآن و روایات در قرآن کریم

کرامت انسان بستگی به مرتبه تقوا دارد «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (حجرات / ۱۳).

(شریف‌ترین و کریم‌ترین آدمیان نزد خداوند کسی است که بالاترین مرتبه تقوا را دارد).

قرآن کریم تقوا را در دو مرتبه مطرح کرده است: مرتبه نازل که می‌توان آن را تقوای در

حد استطاعت نام نهاد. «فاتقوا الله ما استطعتم» (تغابن / ۱۶). یعنی هر کس مکلف است، در

حد توان خویش تقوا بورزد. مرتبه عالی تقوا که شایسته مقام ربوبی است. «یا ایها الذین آمنو

اتقوا الله حق تقاته» (آل عمران / ۱۰۲).

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن‌گونه که شایسته مقام خداوندی است تقوا پیشه کنید).

در قرآن و احادیث، تقوا به عنوان یک ارزش اصیل اخلاقی و بهترین توشه آخریت و مهمترین

ابزار تزکیه و تذهیب نفس معرفی شده است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره خواهیم نمود.

تقوا از ثمره شجره شریعت و هدف بعثت رسولان است ملاک برتری واقعی انسان‌ها از

یکدیگر تقوا می‌باشد.

بنابراین، هدف عبادات را تقوای الهی شمرده‌اند. «کتب علیکم الصیام کما کتب علی

الذین من قبلکم لعلکم تتقون» (بقره / ۱۸۳) (هدف از واجب بودن روزه، پروا پیشگی و تقوا

می‌باشد.) به همین ترتیب تمام عبادات که قصد قربت به حق تعالی لازمه مقبولیت آنهاست برای کسب ملکه تقوا می‌باشد. حتی تقوا نیز که کمال عبادت است، هدف نهایی نیست، تقوا برای کسب مرتبه بالاتر وضع شده و آن عبارت از بصیرت، آگاهی و معرفت است بر این اساس قرآن می‌فرماید: «و اتقوا الله و یعلکک الله» (بقره / ۲۸۲) (تقوا داشته باشید تا مورد تعلیم پروردگار قرار بگیرید) و یا می‌فرماید: «ان اتقوا یجعل لکم فرقاناً» (انفال / ۲۹) (اگر خدا ترس باشید برای شما جدا کننده‌ای قرار داده می‌شود) «ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون» (نحل / ۱۲۸) (همراهی و عنایت خداوند با کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و نیکوکارند) «و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب» (طلاق / ۳ - ۲) (کسی که تقوا پیشه کند برای او گشایش قرار داده می‌شود و روزی او از محلی که حساب نمی‌کند نصیبش می‌شود) تقوا، آب حیات واقعی و دل سرچشمه آب زندگانی است و انسان پارسا، مظهر علم و قدرت خداست. (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۰۴).

دستیابی به تقوا و متقی شدن، فضیلت است فضیلتی که دیگر فضیلت‌ها به پایه آن نمی‌رسد، ولی این فضیلت‌ها را نمی‌توان با ایمان ادعایی به دست آورد. باید مقدمات مربوط را فراهم کرد که هر یک از آنها به سهم خود فضیلتی است که مؤمن واقعی واجد آن می‌شود. «تلك الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فساداً و العاقبه للمتقین» (قصص / ۸۳).

آخرت برای کسانی است که اراده برتری جویی و فساد در زمین نداشته باشند و فرجام کار از آن متقین است. در نهج البلاغه نیز تقوا به دفعات مورد توجه امام علی (ع) قرار گرفته است، امام در سفارش به تقوا چنین می‌فرماید: «اوصیکم عبادالله تقوی الله، فانها الزمام و القوام، فتمسکوا بوئائقها، و اعتصموا بحقائقها، تؤل بکم الی اکنان الدعه و اوطان السعه و معاقل الحرز و منازل العز» (رضی، ۱۳۸۷ ق، خطبه ۱۹۸: ۴۱۵).

(ای بندگان خدا، شما را به تقوا توصیه می‌کنم، زیرا تقوا به منزله مهار (هدایت‌کننده به سوی سعادت) و پایه (رفتار) است. پس به بندهای محکم آن بیاویزید و به حقایق آن توسل جوید، تا شما را به مواضع آسایش و مکان‌های گسترده و حصارهای محفوظ و مقام‌های ارجمند برساند.)

۴. ایمان و یقین

یکی از عوامل مهم بی‌نیازی انسان، ایمان و یقین می‌باشد. منظور از ایمان اعتقاد قلبی به

خدا و فرامین او همراه با تسلیم به آنهاست. حقیقت هم این است که تا وجود و دل آدمی به حقیقتی تسلیم نشود، نمی‌توان او را به آن حقیقت مؤمن و مسلم دانست، از ارزش‌هایی که تعلیمات اسلامی برترین بها را به آن داده است یقین است، پیامبر اکرم صلی علیه و آله و سلم در این باره می‌فرماید: «خیر ما القی فی القلب الیقین» (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴: ۳۷۶). بهترین چیزی که به قلب القا شود (و در قلب جای گیرد و انسان واجد آن گردد) یقین است» یقین عبارت از: رسیدن به مرحله‌ای از علم به واقع است که هیچ شک و تردیدی با آن همراه نباشد، که در این صورت بدان می‌ماند که شخص، واقع و حقیقت را دیده و قلب او به مشاهده آن پرداخته باشد. پس یقین مرتبه کامل معرفت جزمی است که با رؤیت قلبی در هم تنیده است و این مرتبه از علم بزرگترین مرحله‌ای است که انسان در سیر وجودی خود (جز مشاهده) به آن می‌تواند رسید و به همین جهت است که اسلام انسان فاقد این معرفت را بی‌نیاز نمی‌داند، بلکه او را فقیر و مسکین می‌بیند، اگرچه زر و سیمی بسیار و اموری فراوان در تصرف داشته باشد و برای همین است که امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام می‌فرماید: «مفتاح الغنی الیقین» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۹: ۷۵). کلید بی‌نیازی یقین است و امام محمد باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «کفی بالیقین غنی» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۸۵). یقین برای بی‌نیازی کفایت می‌کند، پس غنایی برای آدمی و کفایتی برای او بدون یقین فراهم نمی‌آید و همین تعلیم‌هایی است که ارزش‌های تکاثری موهوم و بیراه را به‌خوبی منهدم می‌کند «یقین از صفت علم است و آن بالاتر از شناخت و درک دیگر کلماتی نظیر اینهاست. در لغت عرب گفته می‌شود علم یقین و نمی‌گویند معرفت یقین، بنابراین یقین عبارت است از: اطمینان خاطر با قاطعیت حکم» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱۲). یقین در تعریف متکلمان چیزی است که زوال‌ناپذیر است و هیچ شبهه و شک و تردیدی در آن رخنه نمی‌کند و آن را به لرزه در نمی‌آورد.

۵. بی‌نیاز گشتن به وسیله عقل و دانش

و از جمله چیزهایی که اسلام با آنها ارزش‌های آرمانی و مقیاس‌های عالی را پی می‌افکند و ارزش‌های تکاثری اترافی را نابود می‌کند، تأکید قاطعی است که بر ارزش عقل و دانش و معرفت دارد و اینکه بی‌نیازی آدمی وابسته به همین امور است و اینکه انسان بی‌بهره از آنها حقیقتاً فقیر است، هرچند صاحب مال و فرزندان باشد. پس غنا در اسلام به دوگونه عقلی و جز آن تقسیم می‌شود و آنچه اهمیت دارد غنای عقلی است، زیرا انسانیت آدمی به عقل اوست، چنان که امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الانسان بعقله» (آمدی، ۱۳۶۶: ۴۹). انسان

به عقل خود انسان است. پس اگر انسان، برحسب واقع و سیره، یا بنا بر بهره‌مندی از خرد پرورده، انسان نباشد ارزشی ندارد و از غنای مالی هیچ کاری برای بالا بردن تراز انسانی او بر نمی‌آید.

و آشکار است که عقل با دانش و تجربه بارور می‌گردد و آدمی با معرفت به مراحل گوناگون رشد می‌رسد. پس مقیاس عالی، همان خرد پرورده با علم و فرهیخته با شناخت و معرفت است و علم چیزی است که آدمی با آن ارزیابی می‌شود و به وسیله آن تراز انسانی بالا می‌آید. «قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (زمر / ۹) ای پیغمبر بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند و «ان قیمة کل امری و قدره معرفته» (ابن بابویه، ۱۳۶۱، ج ۱). ارزش هر کس و قدر و منزلت او معرفت اوست. پس اسلام با این دید به انسان می‌نگرد و ارزش او را تعیین می‌کند.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «لا تستعظمن احدا حتی تستکشف معرفته» (آمدی، ۱۳۶۶: ۴۷). به بزرگداشت هیچ کس بر مخیزید مگر آن‌گاه که اندازه معرفت او بر شما آشکار شود» و بدین‌گونه به مردم می‌آموزد که جز به تکریم اهل معرفت و کمال بر نخیزند و از تکریم صاحبان ثروت خودداری کنند، آنان که جز ثروتمندی، هیچ قدر و قیمتی ندارند و در کار دانش و معرفت اهمی نمی‌کنند.

امام صادق (ع) «فی جواب من قال له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۱۱). امام صادق (ع) در پاسخ این پرسشش که «عقل چیست؟ فرمود: عقل همان (نور و نیروی باطنی) است که خداپرستان خدا را به وسیله آن می‌شناسند و می‌پرستند و صالحان راه رسیدن به بهشت را به راهنمایی آن می‌پیمایند امام رضا (ع) فرمود: «ان الله خلق العقل فقال له: «اقبل» فاقبل، و قال له: «ادبر» فقال: «و عزتی و جلالی ما خلقت شیئا احسن منك، او احب الی منك، بک اخذ و بک اعطی» (همان / ۲۸) امام رضا (ع) فرمود: (خداوند عقل را آفرید، سپس به او گفت پیش بیا او اطاعت کرد و آمد. بعد به او گفت بازگرد. او اطاعت کرد و بازگشت. آنگاه خداوند فرمود «به عزت و جلال خودم سوگند، مخلوقی زیباتر و محبوب‌تر از تو نیافریدم. به وسیله تو مردمان را به کیفر می‌رسانم (در صورتی که برخلاف حکم و تشخیص تو عمل کرده باشند) و پاداش می‌دهم (در صورتی که برطبق حکم و تشخیص تو رفتار نموده باشند).

با این استناداتی که شد در می‌یابیم که عقل افضل نعمات است که خداوند متعال به بندگان خود ارزانی داشته و به سبب همین فضیلت، محبوبترین مخلوقات در پیشگاه خداست



و آدمی به دلیل برخورداری از این نعمت است که می‌تواند به مقام خلیه الهی برسد و اشرف مخلوقات شود.

۶. بی‌نیاز گشتن با قناعت

واقعیت بی‌نیازی و نیازمندی در چیزهای خارجی و کالاهای مادی و اعتبارهای ملکی تجسم پیدا نمی‌کند. بود و نبود این‌گونه چیزها تأثیر مهمی در پیدایش غنا همچون عاملی برای آرامش نفس و بی‌نیازی آن و فقر همچون عاملی برای پریشانی خاطر و نیازمندی، به‌طور کلی در اموال و امکاناتی که در دست مردمان است خلاصه نمی‌شوند، زیرا غنا و فقر منشأ واقعی دارند، در نفس آدمی و صفات او، مانند آبروداری و قناعت یا حرص و زیاده‌خواهی، از این‌رو انسان قانع بی‌نیاز است هر چند چیزی اندک داشته باشد و انسان آزمند فقیر است هر چند بسیار ثروتمند باشد، چنانکه امام موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌فرماید: «من قنع بما یکفیه استغنی و من لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغنی أبدا» (حرانی، ۱۴۰۴: ۳۸۷). هر کس به آنچه او را بسنده است قناعت کند، بی‌نیاز است و هر کس چنین نباشد، هرگز به بی‌نیازی نرسد و این حکمت کاظمی، صورتی واقعی از بی‌نیازی و نیازمندی را در برابر ما مصور می‌سازد: هر کس به اندازه کفاف قناعت کند، هم از لحاظ روحی و درونی هم از لحاظ ظاهری بی‌نیاز است و هر کس به اندازه کفاف قانع نباشد و برای به‌دست آوردن بیش از آن بکوشد و تلاش کند و به مقصود خود برسد، به ظاهر ثروتمند و بی‌نیاز است؛ ولی در درون جان خود فقیر است و پیوسته نیازمند و فقیری که پیوسته حضور دارد همین فقر است که انسان همواره آن را در درون خود احساس می‌کند و هر چه به‌دست آورد چیز دیگری می‌خواهد، زیرا تنها این غنای مادی خارجی برای او کفاف و بسندگی و آرامش خاطر فراهم نمی‌آورد و او را به تراز بی‌نیازی نمی‌رساند.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الغنی من استغنی بالقناعه» (مدی، ۱۳۶۶: ۱۸). بی‌نیاز کسی است که با قناعت بی‌نیازی کند و امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «فاما الغنی فموجود فی القناعه فمن طلبه فی کثره المال لم یجد» (ابن بابویه، ۳۸۱ ق، ج ۲: ۴۸). بی‌نیازی در قناعت موجود است، پس هر کس آن را در فزونی مال جستجو کند هرگز نخواهد یافت و این حکمت، بی‌نیازی واقعی را از کسانی سلب می‌کند که با آن که مال دارند فزونخواهی می‌کنند و پیوسته می‌گویند: «آیا چیز بیشتری پیدا می‌شود؟» قناعت به معنای تن دادن به وضع موجود و عقب‌ماندگی نیست، بلکه رضایت به وضع و جایگاه مادی خویش است و

در برابر طمع ورزی قرار دارد. قناعت پیشگی و نفی طمع از ویژگی‌های برجسته عباد الرحمن است. قناعت برخلاف طمع، که رقیب آور است، ماهیتی آزادی بخش دارد. «الحر عبد ما طمع و العبد حر ما قنع» (دیلمی، ۱۳۹۸ ق: ۱۱۸). امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «مال اذهب بالفاقره من الرضا بالقناعت و لا کنز اغنی من القنوع» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۴: ۳۷). (هیچ مالی برای از بین بردن فقر و تنگدستی بهتر از تن دادن به قناعت نیست و گنجی بی‌نیاز کننده‌تر از قناعت نمی‌باشد) امام باقر (ع) در وصیت خود به جابر فرمود: «و اطلب بقاء العز باماته اطمع» (آمدی، ۱۳۶۶: ۹۳). (با میراندن خوی مذموم طمع، بقاء عز و شرف را طلب کن).

عزت ز قناعت و خواری ز طلب با عزت خود بساز و خواری مطلب

باری هر خواهشی متضمن بذل آبرو و اظهار خواری است و هیچ کس نباید جز در برابر خداوند تن به ذلت و خواری بسپارد، زیرا تنها خداوند شایسته است که آدمی در برابرش اظهار عجز و فاقه کند و هیچ صحنه‌ای نیز زیباتر از حالت تذلل یک بنده در مقابل خداوند نیست؛ امیرالمؤمنین علی (ع) همچنین می‌فرماید: «الحریص فقیر و لو ملک الدنیا بهذا فیرها» (همان: ۷۸۱).

انسان حریص، همواره فقیر و نیازمند است، اگرچه مالک تمام ثروت‌های جهان گردد.

۷. غنای روحی و اصالت آن

مهم‌ترین گونه بی‌نیازی که اسلام مردمان را به آن فرا می‌خواند، بی‌نیازی نفس و جان (غنای روحی) است و این امر از شالوده‌های اخلاق اسلامی است و از چیزهایی است که شخصیت انسانی به آن ساخته می‌شود و چنین دیدی درباره انسان و ساختن شخصیت او، با آنچه در نظام‌های مادی آمده است، چه آدمی در این نظام‌ها و بنابر تعالیم آنها، شخصیت حقیقی خود (من) و عوامل سازنده آن را در بیرون وجود خویش، یعنی در جهان ماده می‌جوید، و بی‌نیازی خود را در مال، ثروت و امکانات زندگی طبیعی می‌بیند و پیوسته خواستار دست‌یافتن به آنهاست و از این حالت اموری نشئت می‌یابد که با انسانیت هماهنگ نیست، مانند اینها:

- ذات خود را نشناسد و از امتیازهای آن بی‌خبر باشد.
- دنیای درون آدمی مورد غفلت او باشد و برایش مجهول ماند.
- شخصیت وجودی گسترده و نفس انسانی خویش را، با همه افقها و جوانب آن، در زیر پوشش‌های محدود مادی دفن کند.

- استعدادهای انسانی نیرومند و حیرت‌انگیز خویش را در میدان‌هایی کوچک به هدر دهد که از ماده و بعضی از ابعاد آن تجاوز نمی‌کند.

- به دانش راستین (علم حقیقی)، که کاشف حق و واقع است، و راه را برای او روشن می‌سازد نرسد، چه انسان به آن دانش جز با مواهب باطنی خویش و جوشان ساختن چشمه‌های آنها نمی‌تواند دسترسی پیدا کند.

و امور مذکور نفس آدمی را چندان حقیر و نیازمند می‌سازد که هیچ چیز از متاع‌های دنیوی و زر و زیور آن نمی‌تواند این حقارت و نیازمندی را از میان ببرد. پس اسلام بی‌نیازی انسان را نخست در غنای نفس می‌بیند نه غنای دست، و بی‌نیازی روحی را اصل و هدف می‌داند و برای اینهاست که اسلام به رشد انسانی فرا می‌خواند و انسان خلیفه (جانشین خدا) را به رو کردن به فطرت و شخصیت اصیل خود دعوت می‌کند و با تعالیم گوناگون از آن آگاهی می‌سازد و به انسان گنج‌های وجود و فطرت او را می‌نمایاند و به او در استخراج این گنج‌ها مدد می‌رساند، تا برای وی اسباب سعادت را فراهم آورد و زمینه دست یافتن به آن اسباب و استفاده از آنها را برای رسیدن به آن هدف‌ها مهیا سازد و نباید از آن غافل شویم که برای غنا و ثروت مادی نیز نقشی در تحصیل خوشبختی و کمال انسانی هست - نقشی مسلم - جز این که مراد از این ثروت اندازه کفافی آن است نه جز آن (حکیمی و همکاران، ۱۳۸۳، ج ۳: ۴۶۵).

۸. آگاهی یافتن نسبت به عواقب مترفین

آگاهی یافتن نسبت به عواقب متکثران و مترفین و توجه به هلاکت و عذاب خوار کننده اقوام و افراد مترف و متکثر که ذکر آنان در قرآن مشهود است، می‌تواند از عوامل بازدارنده و پیشگیری‌کننده از فزون‌خواهی و حب افراطی به مال و اسراف و تجمل‌پرستی باشد هیچ انسان عاقلی نمی‌خواهد از هالکان باشد و جزء کسانی قرار گیرد که مایه عبرت و پند دیگران باشد.

نتیجه‌گیری

انسان به‌عنوان اشرف مخلوقات و حامل امانت الهی با حضور در زمین از اصل خود دور گشته و هدف از حضور خود را در این کره خاکی به فراموشی سپرده است؛ اما در عین حال در جستجوی فرصتی است تا به سرچشمه معانی ناب و حقیقت بی‌کران نزدیک شود. میزان

زیاده‌خواهی و کثرت‌خواهی او در جمع مال، میزان طغیان فرد مترف و متکاثر و سرکشی او در مقابل خدای سبحان و ارزش‌های متعالی فرستاده شده از طرف او و میزان میل به برتری مادی و غرور، میزان خودبینی و خودپسندی و عجب شخص و بخل او نسبت به انفاق و بی‌توجهی به فقرا، میزان کتمان او از حقیقت را می‌توان در فراموشی خدا و تضعیف ارتباط انسان با خدا دانست.

تکاثر و اتراف از جمله رذایل اخلاقی هستند که کرامت و شرافت انسانی را به انحطاط می‌کشاند و انسان را چنان شیفته امور دنیوی می‌کند که از شکستن حدود و زیر پا گذاشتن ضوابط انسانی و اخلاقی نیز پروایی ندارد. برای مصون ماندن از این رذایل توجه به خداوند متعال، تمسک به آموزه‌های قرآنی، تقوا پیشگی، بهره‌مندی از عقل و علم، ایمان یقین، قناعت و غنای روحی و آگاهی یافتن نسبت به عواقب مترفین می‌تواند انسان را از غفلت فراموشی رها کرده و او را در مسیر صحیح زندگی و اصول اساسی انسانیت قرار دهد.

منابع:

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- ابن بابویه قمی، شیخ صدوق، محمدبن علی. (۳۸۱ ق). «علل الشرایع»، ج ۲، قم، مکتبه الداوری.
- ابن بابویه قمی، شیخ صدوق، محمدبن علی. (۱۳۶۱ ه. ش). معانی الأخبار، قم، جامعه مدرسین.
- ابن بابویه قمی، شیخ صدوق. (۱۴۱۳ ق). «من لایحضره الفقیه»، ج ۲ و ۴، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
- ابن منظور، محمد. (۱۳۷۶). «لسان العرب»، بیروت: دارالمکتبه الاسلامیه.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۶۶ ش). «غرر الحکم و درر الکلم»، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- انیس، ابراهیم و همکاران. (۱۳۸۶). معجم الوسیط، تهران: انتشارات اسلامی.
- حرانی، حسن بن شعبه. (۱۴۰۴ ق). «تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام»، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- حکیمی، محمدرضا، محمد و علی حکیمی. (۱۳۸۳). «الحیات»، ج ۲ و ۳ و ۴، ترجمه: احمد آرام، قم: دلیل ما.
- حسینی، حسن. (۱۳۷۹). «دینداران حقیقی و مدعیان دروغین»، تهران: مؤسسه علمی فرهنگی آینده سازان.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲). «المفردات فی غریب القرآن»، بیروت: دارالعلم.
- رضی، ابوالحسن. (۱۳۸۷ ق). «نهج البلاغه»، بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- دیلمی، ابومحمد. (۱۳۹۸ ق). «ارشاد القلوب»، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین. (۱۴۱۷ ق). «المیزان فی تفسیر القرآن»، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طریحی، فخرالدین. (۱۳۶۵). «مجمع البحرین»، تهران: المکتبه المرتضویه.
- فتحی، امین، نوری‌زاده، عزت. (۱۳۸۹). «بررسی جایگاه نماز و نیایش در مهندسی فرهنگی»، ماهنامه مهندسی فرهنگی، سال پنجم، شماره ۴۹ و ۵۰، بهمن و اسفند ۱۳۸۹.

- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). «کتاب العین»، قم: انتشارات هجرت.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵). «اصول کافی»، ج ۱ و ۲ و ۴ و ۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۴ق). «بحار الانوار»، ج ۲ و ۳ و ۴۰ و ۷۰ و ۷۴ و ۷۵ و ۸۷، لبنان: مؤسسه الوفاء بیروت.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). «التحقیق فی کلمات القرآن»، تهران: نشر کتاب.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲). «آشنایی با قرآن»، تهران: انتشارات صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴ ش). «تفسیر نمونه»، تهران: دارالمکتب الاسلامیه.

